

مفاهیم نو در ادبیات مشروطه

دکتر محمد کلهر^۱

فاطمه ابراهیمی حصاری^۲

چکیده:

ادبیات هر عصر متأثر از اوضاع و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن دوره است و زبان حال هر ملتی است. با وقوع انقلاب مشروطه، ادبیات جدیدی در ایران شکل گرفت که مستقیماً با تحولات سیاسی و اجتماعی سر و کار داشت و مفاهیم جدیدی با خود به همراه آورد که تا قبل از آن سابقه نداشت یا بسیار کم‌رنگ بود. این ادبیات بیش از هر چیز رنگ و بوی سیاسی داشت. در آثار نویسندگان و شعرا، مفاهیمی چون آزادی، وطن پرستی، مبارزه با استبداد و نفی استعمار و نیز حکومت مبتنی بر قانون براساس اصل عدالت و برابری بیش از هر چیز نمودار گشت. این مقاله بر آن است تا به جایگاه مفاهیمی چون آزادی، وطن، استبداد و استعمار در این ادبیات تازه جان گرفته پردازد و به دنبال آن نحوه طرح این مفاهیم را در ادوار مختلف تاریخی از آغاز مشروطه تا قدرت‌یابی رضا خان و پادشاهی او مورد بررسی و تحقیق قرار دهد و به رابطه فضای سیاسی موجود در ایران با نحوه کاربرد این مفاهیم پردازد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مشروطه، آزادی، وطن، استبداد، استعمار

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهر ری

۲- کارشناس ارشد رشته تاریخ

روند پیدایش ادبیات سیاسی متعهد

هم زمان با روی کار آمدن حکومت قاجار در ایران، در کشورهای اروپایی تحولات سیاسی، صنعتی، و جنبش‌های مردمی به وجود آمده و حکومت‌های اروپایی به صورت دستگاه‌هایی مقتدر ظاهر گردیدند و به رقابت بر سر نفوذ در ممالک دیگر برخاستند. در میان این تحولات خارجی، ایران به سبب ناکارآمدی پادشاه قاجار و حکام ولایات و نیز شکست در جنگ با دول استعماری و واگذاری امتیازات به آنها وضع نابسامانی داشت و شرایط هر روز بد و بدتر می‌شد. نویسندگان و شعرای آزادی خواه و اصلاح طلب و گروهی از روشنفکران به نقد از شرایط موجود پرداختند که البته با مخالفت دولت همراه بود. افرادی مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده، عبدالرحیم طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی از آن دسته بودند.

آخوندزاده که ترقی مشرق زمین را با سوادکردن و تربیت ملت‌های آن می‌دانست و اعتقاد داشت از این راه خورشید دانش بر روی کشورهای مشرق زمین می‌تابد. وی با نوشتن چندین نمایشنامه از اوضاع سیاسی انتقاد نموده و به ادبیات کهن و سبک مداحی و ستایشگری شاعران حمله نمود. (خاتمی، ۱۳۷۴: ۲۳۷) او برای اینکه نشان دهد چرا در ایران حکومت بی قانونی است داستان یوسف شاه را می‌سازد و معتقد است قانون و دادگری خواست توده است و تا توده خواهان قانون و عدالت نباشد نمی‌توان به اجبار و اصرار چنین امری را میسر کرد. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۱۰-۱۰۹) اما در زمینه رابطه دین و سیاست به گونه‌ای نماینده فلسفه سکولاریسم است. او به جدایی دین از سیاست اعتقاد دارد.

در زمینه وطن پرستی می‌توان او را اندیشه ساز فلسفه ناسیونالیسم جدید دانست. (فشاهی، ۱۳۵۴: ۳۵۱) آخوندزاده در آثارش عقاید سیاسی و اجتماعی خود را مطرح

کرده و بیشترین حملات را به حکومت وقت و انتقاد از مسایل جاری مملکت دارد. با تأمل در دیدگاه‌های آخوندزاده می‌توان دریافت که آثار او نقش مهمی در بیداری و آگاهی ایرانیان داشته است.

طالبوف درباره بیداری ملل مشرق به خصوص کشورهای اسلامی، به نوعی پان‌اسلامیسم معتقد بود و عقیده داشت که در صورت اتحاد دول اسلامی اروپا برتری خود را از دست خواهد داد. او در آثارش علم و آزادی را از عوامل اصلی ترقی مدنیت معرفی می‌کرد. او نیز توجه خاصی به قانون داشت و در آثارش صحبت از آزادی و قانون‌مداری را به همراه اندیشه‌های مذهبی مورد تأکید قرار می‌داد (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۱).

در میان اندیشه‌های روشنفکران داخلی و خارجی و انتشار افکار آزادی‌خواهانه و اندیشه‌های جدید، تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران و جهان، کشور را به سوی تحولی بزرگ سوق می‌داد و آن انقلاب مشروطیت بود. در واقع جنبش مشروطیت روی به نوآوری و نوگرایی داشت و این خواست بخشی از آرمان آزادی‌خواهی و حکومت قانون را در بر می‌گرفت. (ناطق، ۱۳۸۰: ۲۵۰) به این ترتیب در ایران جنبشی ایجاد شد که هم ضد استبدادی بود و هم ضد استعماری. کسانی که این جنبش را راه‌اندازی و هدایت می‌کردند، نوگرا نامیده می‌شدند. نوگرایان با انتقادهای خود از نظام موجود ایران و پیشنهادهای اصلاحی و نوگرایانه خود، فصل جدیدی در ادبیات فارسی پدید آوردند و از این رهگذر برای نخستین بار ادبیات سیاسی در فرهنگ ایران دارای مفهوم گردید. این ادبیات نماینده‌گویی از اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن روز ایران نیز بود و به ادبیات مشروطه شهرت یافت.

ادبیات مشروطه ادبیاتی است که در تکاپوی ملت ایران برای رسیدن به یک

حکومت مبتنی بر قانون در رهایی از حکومت استبدادی انعکاس یافته است. ظهور ادبیات مشروطه با آشنایی ایرانیان با کلمه آزادی به مفهوم اروپایی آن، هم زمان است. واژه آزادی بارها در شعر کهن فارسی آمده است ولی مفهوم غربی آزادی که هدف از آن حکومت مبتنی بر قانون بود، مفهومی است که بر اثر آشنایی شعرا و نویسندگان با غرب در اندیشه و آثار آنها پدید آمد. مفهوم آزادی کم کم از راه هند و روسیه و عثمانی در ایران گسترش یافت (مورینس، ۱۳۸۰: ۴۴۷).

بدین گونه نهضت انقلابی مشروطه در حیات ادبی کشور منعکس شد و گروهی از شاعران و نویسندگان به اردوی آزادی خواهان پیوستند و با جنبش مشروطیت و ایجاد فضای بازسیاسی فرصت آن را یافتند که آزادانه و آشکارا از راه قلم به مبارزه خود بر ضد استعمار و استبداد ادامه دهند و از این طریق کوشش نمودند تا تفکر مردم ایران به خصوص طبقات متوسط شهری را متحول سازند. آنها با پرداختن به مسائل زندگی اجتماعی و انتقاد از حکومت استبدادی و مظاهر آن، وظیفه‌ای متفاوت از گذشته بر عهده گرفتند (میرعبادینی، ۱۳۸۳: ۲۰) مهم‌ترین موضوعات منعکس شده در آثار ایشان افکار آزادی خواهانه و قانون خواهی، مبارزه با استبداد، نفی استعمار و وطن پرستی بود. در کنار این مضامین، بحث از حقوق اجتماعی، توجه به فراگیری علوم و فنون جدید، نفی عقاید خرافی در جامعه و بحث از حقوق زنان نیز در جایگاه بعدی قرار داشت. هدف این ادبیات به طور کلی بیداری مردم و برانگیختن احساسات ملی و میهنی و ترویج آزادی‌های فردی و اجتماعی و طرد خرافات و اندیشه‌های سیست و ناروا و پیکار با بیگانه و بیگانه‌خواهی، انتقاد از نابسامانی‌ها و آشنا کردن مردم به حدود و حقوق شان بود. (ذاکر حسین، ۱۳۷۷: ۱۵) به‌طور خلاصه مقصود نهایی آن، یعنی ادبیات مشروطه، اصلاحات سیاسی و تغییر و تحول بنیانی از

طریق بیداری بود.

ادبیات مشروطه تحت تأثیر فعل و انفعالات مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مخاطبین بیشتری پیدا کرد و از انحصار دربار و اشرافیت به در آمده، به درون مردم کوچه و بازار کشیده می‌شد. این ادبیات برای آنکه بتواند با توده رابطه برقرار کند، زبان محاوره‌ای مردم کوچه و بازار را برگزیده تا قابل فهم تر باشد و بتواند مفاهیم جدید را با زبانی ساده به توده انتقال دهد. به این ترتیب نهضت ساده نویسی با نهضت آزادی‌خواهی توأمان زاده شدند، با هم و در کنار هم بالیدند و به‌بار نشستند. در نتیجه زمینه لازم برای خلق آثار ادبی مردمی و ادبیات فولکلوریک (فرهنگ عامه) مهیا شد. در این ادبیات جدید جهت‌گیری اجتماعی پدید آمد چیزی که تا قبل از آن به جز مواردی معدود سابقه نداشت و مفاهیمی جدید وارد ادبیات گردید که در دوره‌های قبل رایج نبود. (رحیمیان، ۱۳۸۰: ۱۰)

گفتمان ادبیات سیاسی این دوره تحت تأثیر سه اندیشه اصلی لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم قرار داشت. تفکرات لیبرالیستی با مشروطیت و هم زمان با نهضت ترجمه از غرب توسط تحصیل کردگان و یا اروپا رفته‌ها وارد ایران شد. آزادی، قانون‌طلبی و عدالت‌خواهی از مهم‌ترین مظاهر این تفکر بود که در مشروطیت کاملاً ظهور کرد و به خاطر شعارهای جذاب خود نظر بسیاری از روشنفکران ایرانی را به خود جلب کرد به طوری که می‌توان گفت تقریباً تمام روشنفکران به جز معدودی به شدت به آن دل بسته بودند و به همین جهت رد پای آن را در مطبوعات، کتاب‌ها و مجموعه‌های شعراین دوره می‌توان یافت. در ادبیات این دوره مضامین لیبرالیستی که آزادی را تبلیغ می‌کرد به وفور یافت می‌شد به این معنی که مردم علاوه بر اینکه از نظر فردی حقوق و آزادی‌هایی

دارند، از نظر اجتماعی نیز مختارند سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود و سرزمین خود را معین کنند که چنین چیزی در ادبیات و فرهنگ ما وجود نداشت. حسن عابدینی در این باره می‌نویسد:

«نفی کهنه‌ها و پذیرش تازه‌ها که از غرب سرچشمه می‌گیرند شیفتگی نسبت به فرهنگ اروپا را برای روشنفکران پیشروی ایران به همراه آورد. برای نیل به این پیشرفت همه چیز با معیارهای غربی سنجیده می‌شد و روشنفکران با تکیه بر این معیارها عقب‌ماندگی ایران را مورد انتقاد قرار می‌دادند» (عابدینی، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۴).

تجربه تاریخ نشان می‌دهد که وقتی کشوری درگیر رکود و واپس ماندگی سیاسی و اقتصادی است، فرهنگ و ادب عهده‌دار برانگیزندگی نیروها و قابلیت‌ها در راستای فعالیت‌های اجتماعی می‌شود، به همین علت ادبیات مشروطه از آغاز رنگ و بوی انتقادی به خود گرفت (عبادیان، ۱۳۷۱: ۲۵). نویسندگان و شاعران هرگونه مظاهر استبداد و استعمار را مورد انتقاد قرار می‌دادند. آنها برای بیان دیدگاه‌های خود زبان شعر را بر می‌گزیدند. شعر از نظر متفکران عصر مشروطه بیان زیبای واقعیات بود و آنها شعر را وسیله‌ای در راه بهتر زندگی کردن مردم می‌دانستند. به‌طوری که از دیر باز شعر فارسی بر نثر سیطره داشته است.

شاید به دلیل این برتری موزون بودن و آهنگین بودن و داشتن قافیه در شعر است که بیشتر مورد توجه توده بود. در شرایط آن روز کشور هم اکثر مردم بی سواد و یا کم سواد بودند، بنابراین انتقال مفاهیم جدید با زبان شعر آسان‌تر به نظر می‌رسید. و ماندگاری آن در اذهان بیشتر بود. البته شعری که زبانی ساده و روان داشته باشد تا برای همه قابل فهم باشد. شاعران بر اساس حوادث و مقتضیات زمان آثار خود را خلق می‌کردند. از نظر زبان و موسیقی نیز شعرا در آثار خود دوره پیش گرفتند: عده‌ای مثل

بهارو ادیب الممالک فراهانی همچنان به سنت‌های ادبی گذشته تکیه داشتند وعده‌ای مثل سیداشرف الدین گیلانی، عارف قزوینی، فرخی یزدی، و میرزاده عشقی زبان کوچه و بازار را برگزیده و واژگان جدید و حتی فرنگی وارد اشعار خود می‌کردند. این شعرا نظر منشأ اجتماعی نیز طیف متنوعی از عناصر اشرافی و درباری، اداری و دیوانی، روشنفکران روحانی و غیر روحانی وعامه مردم را تشکیل می‌داد. برخی مثل عارف از دربار بریده و به مشروطه روی می‌آوردند و برخی مثل بهار از دیوانیانی بودند که از همان آغاز جذب نهضت مشروطه شدند (خارابی، ۱۳۸۰: ۱۲) نکته‌ای که درباره اشعار دوره‌ی مشروطه قابل توجه است، اینکه این اشعار از نظر تاریخی و سیاسی دارای اهمیت هستند زیرا بازگو کننده حیات سیاسی - اجتماعی عصر خود هستند اما به لحاظ ادبی واز جنبه هنری این آثار از نظر بیان و صناعات ادبی با اشعار کلاسیک قابل مقایسه نیستند (عبادیان، ۱۳۷۱: ۲۹) محمد علی اسلامی ندوشن در این خصوص می‌نویسد:

«ادبیات مشروطیت مانند ادبیات همه دوره‌های برافروختگی و هیجان، از نظر ترکیب و صورت ضعیف است ولی از نظر معنی و حال و ریشه اجتماعی و صداقت یکی از با شخصیت‌ترین دوره‌های ادبیات فارسی است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۵: ۸۶)

به این شکل ادبیات مشروطیت همراه با تغییرات سیاسی و اجتماعی جامعه حرکت کرده و اوج گرفت و در این میان همچنان شعر برتری خود را بر نثر حفظ کرد. اگرچه نثر هم در این دوره به مراتب در شرایط بهتری نسبت به گذشته قرار گرفت. شعر مشروطه از جهت درون مایه، شامل موضوعات متنوع سیاسی و اجتماعی است زیرا معمولاً تحول در مفاهیم شعر، ساده تر از تحول در قالب آن صورت می‌گیرد. به خصوص در آن زمان ذهن و زبان شاعر با آهنگ و اوزان سنتی و کهن آشنا بود و

تخطی از سنن گذشته به راحتی امکان نداشت. اما محتوای آن همگام با دگرگونی‌های اجتماعی تغییر یافت و به صورت مظلومی جدید و متنوع در همان ظرف‌ها ریخته شد. بنابراین شعر مشروطه دارای مفاهیمی از مقاومت سیاسی و مبارزه برای کسب آزادی، مقاومت در برابر استعمار و انتقاد و اصلاح طلبی و گاهی پرخاشگری و تلاش برای نو شدن است.

شاعر مشروطه شاعری حکیم و جامع الاطراف نیست و همانند شاعران بزرگ ادبیات کهن شعرش بار فلسفی و عرفانی و اخلاق الهی را بر دوش ندارد و به گونه‌ای نیست که بتواند نمونه‌های تام و کاملی را از زندگی ارائه کند، بلکه به روابط اجتماعی و نیازهای جاری مردم توجه کرده و بیشتر از حکومت عامیانه بهره برده است و برداشتهای تجربی شعرش را بر اساس مشاهدات روزمره و جریان‌های عادی اجتماع تنظیم کرده است. و در مورد آنچه در جامعه مشهود است به قضاوت برخاسته است. چنانچه مشاهده فقر و عقب‌ماندگی عمومی او را به عکس العمل و پرخاش علیه عاملان آن واداشته و آشفتگی اوضاع و پریشانی مملکت او را وادار به اعتراض علیه استبداد نموده است، همچنین دخالت بیگانگان در سرنوشت ایران و ایرانیان و اشغال خاک سرزمینشان از سوی آنان، او را برانگیخته تا برای وطن خود شعر سراپد و ناله سردهد و جوانان غیرتمند وطن را برای مبارزه با کسانی که به تزویر و زور به سرزمین ایران و اسلام وارد شده‌اند، تحریک نماید. تبعیض و عدم مساوات او را وادار به دفاع از عدالت و مراجعه به آراء عمومی و مجلس و قانون کرده است.

خفقان و زورگویی و سانسور و قلع و قمع آزادی خواهان، شاعر مشروطه را بر آن داشته است که به آزادی عشق بورزد و آزادی را به جای معشوق و محبوب در شعر خود بستاید. از سوی دیگر افکار جدیدی که کم کم بر پیکره موضوع تزریق شده و

شالوده‌ جامعه و هویت فرهنگی آن را به هم می‌ریخت، باعث آن شده بود که شاعر مشروطه گاهی به طرفداری و تبلیغ اندیشه‌هایی برخیزد که از ماهیت آن چیز زیادی نمی‌دانست، اما با شوق فراوان از آن اندیشه سخن به میان می‌آورد و برای درمان جامعه آنها را جایز می‌شمرد. مثلاً افکار مارکسیستی در آن زمان در چشم برخی شاعران مشروطه از جاذبه خاصی برخوردار بوده، به گونه‌ای که محتوای بخشی از شعر مشروطه را مضامین کارگری تشکیل می‌داد که رنگ مقاومت سیاسی نیز داشته است و در اشعار فرخی یزدی و ابولقاسم لاهوتی نمود بیشتری یافته است، یا نوعی الحاد و لامذهبی فکری را به صورت خام در شعر برخی شاعران مشروطه می‌توان دید. به عنوان مثال وقتی عشقی می‌گوید:

قصه آدم و حوا همه وهم است و خیال نسل میمونم و افسانه بود از خاکم
(آژند، ۱۳۶۳: ۵۳)

این نوع الحاد مکتبی چیزی نیست که حاصل تفکر سستی ادبا باشد. اگرچه یعقوب آژند او را یک داروینست اما حتی در آثار بهار و دیگران نیز مطالبی است که نتایج قاطع تماس فکری با غرب است (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۴۷).
از این مفاهیم که بگذریم مضامین زیادی از مسایل اجتماعی را مثل زن و حجاب می‌توان یافت که به خودی خود سیاسی نیست اما در آن زمان اغلب رنگ سیاسی پیدا می‌کند و زمانه نسبت به آن موضوعات حساسیت نشان می‌دهد.

آزادی

پر جاذبه‌ترین مفهوم در ادبیات عصر مشروطه که ذهن و زبان گویندگان آن عصر را به خود مشغول کرده بود، مفهوم آزادی است. چیزی که تا پیش از آن شاعران این گونه بدان نپرداخته بودند و اگر هم از آزادی سخن می‌گفتند مقصودی غیر از مفاهیم و اهداف مورد نظر شاعران عهد معاصر مد نظرشان بوده است.

آزادی این مفهوم دل‌انگیز و ماورایی و دیر یاب چیست که در همه زمان‌ها عده‌ای را مجذوب و اسیر خود ساخته وعده‌ای را در حسرت نداشتن آن به سوز و گداز انداخته تا حدی که برخی برای کسب آن جان باخته‌اند. آیا واقعاً آزادی فقط یک مفهوم زیباست یا یک میدان عمل است که در گستره آن می‌توان گوی سعادت را برد؟

اینکه تا قبل از مشروطه شاعران و مردم از آزادی تلقی دیگری داشتند و بعد از مشروطه و تحدید قدرت مطلقه برداشتی دیگر، سخن درستی است اما به این معنا نیست که آزادی قبل از آن اصلاً مطرح نبوده است. آزادی در ادبیات فارسی و مفهوم سنتی آن به خصوص در شعر عارفان، آرمانی از تعلقات دنیایی بوده که به آزادی فردی منجر می‌شود. این مفهوم در اشعار حافظ و مولانا به خوبی دیده می‌شود برخی نیز آزادی را رهایی از بند و زندان معنی کرده‌اند.

اما مفهومی دیگر از آزادی که در شعر مشروطه وارد شده است، آزادی سیاسی و اجتماعی است که معمولاً زاییده‌ی هر دگرگونی اجتماعی است و نام انقلاب به خود می‌گیرد، آن آزادی که فرزندان یک سرزمین برای به دست آوردن آن به ایجاد دگرگونی در ساختار اجتماعی دست می‌زنند. در زمان مشروطه نوعی آزادی

به مفهوم دموکراسی غربی در ایران پا گرفت. گرچه آزادی‌خواهی در فطرت هر انسانی وجود دارد اما درباره منشأ این آزادی برخی معتقدند: «فکر آزادی هم که با انعکاس شیپور انقلاب فرانسه و مخصوصاً با ورود سربازان ناپلئون به مصر وارد شرق شد، اشاعه یافت. اما در ایران رسالاتی مثل «سه مکتوب» آخوندزاده یا «یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله و برخی آثار ملکم خان که در تبیین فکر آزادی نشر یافت، مخصوصاً متوجه بیان این مطلب بود که آزادی حق ملت است و برای احراز آن لازم است که ملت در حکومت مشارکت داشته باشند» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۶۲۳).

افرادی مثل طالبوف نیز غرض از آزادی را آزادی سیاسی می‌دانند. اما در بیان مفهوم آزادی در صدر مشروطه اختلافاتی وجود داشت. این تعارض بین آزادی مطلق با آزادی مشروع در دین بروز یافت و موجب بروز اختلافاتی شد. این تعارض از آنجا حاصل می‌شود که آزادی مفهومی کلی و غیر قابل تعریف واحد و یکسانی دارد. اما اغلب شعرای مشروطه، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را مورد توجه قرار داده و به ستایش آن پرداخته و برای برداشتن موانعی که به نظر آنها سد راه ارائه نظریات و بیان واقعیات و به کارگرفتن قلم است، کوشیده‌اند و خواستار استمرار فضای باز سیاسی بودند که در ابتدای مشروطه چند صباحی را از نسیم جان بخش آزادی بهره بردند. از این رو، پس از مشروطه هر وقت استبداد با هر چهره‌ای رخ می‌نمود، شاعر مشروطه برای دفاع از آزادی لب به سخن می‌گشود و به ستایش از آزادی و انتقاد از استبداد می‌پرداخت، زیرا آنچه پیوسته آزادی را محدود می‌کرد عوامل قدرت و حاکمیت استبداد بود.

برای نمونه بهار در مستزاد معروف خود که در عهد استبداد محمدعلی شاهی

سروده است بر استبداد این گونه می تازد:

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست کار ایران با خداست
(بهار، ۱۳۵۴: ۱/۲۶۳)

در همان زمان عارف قزوینی بعد از پیروزی ملیون و شکست محمدعلی شاه پیام

آزادی را با صدای رسا به گوش مردم می‌رساند:

پیام دوشم از پیر می فروش آمد بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد
هزار پرده ز ایران در ید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی بین که خون سیاوش چنان به جوش آمد
(سپانلو، ۱۳۷۵: ۴۵)

سید اشرف الدین گیلانی نیز با بیانی روان مجاهدان و آزادی خواهان را برای

کسب آزادی تشویق می‌کند.

هله‌ای گروه مجاهدین بشوید یکسره و یک دله
بدهید جان به ره وطن به نشاط و شادی و هلله
هله مستبد به کنار شد طبقات مظلومه خوار شد
به وطن دوباره بهار شد بگریخت دی ز مقابله
(گیلانی، ۱۳۶۳: ۲۸۶)

و بعد از ایام پیروزی و عدم برآورده شدن امیدها، از نبود آزادی قلم و آشفته‌گی

اوضاع، چنین گله می‌کند.

گفتم که قلم شده است آزاد ایران خراب گشته آباد
مشروطه قوی نموده بنیاد بس مدرسه‌ها شده است ایجاد

افسون که شیشه‌مان به سنگ است

این قافله تا به حشر لنگ است.

(گیلانی، ۱۳۶۳: ۱۷۷)

زمانی که قرارداد ۱۹۱۹ به امضا می‌رسد عارف در مخالفت با قرارداد دودر مورد آزادی چنین می‌گوید:

فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش بنمائید که هر کس نکند مثل من است
(سیانلو، ۱۳۷۵: ۱۲۸)

به تدریج با ظهور رضاخان که آزادی رنگ می‌باخت، بهار در انتقاد از این شیوه رضاخان و رواج بی قانونی و نبود آزادی می‌گوید:

عمری به هوای وصلت قانون از چرخ برین گذشت افغانم
در عرصه گیسرو دار آزادی فرصت به تن درشت خفتانم
گفتم که مگر به نیروی قانون آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ آزاد نهاد خامه نتوانم
(بهار، ۱۳۵۴: ۱/۱۲)

برخی دیگر از شعرای عهد مشروطه چون فرخی، لاهوتی و عشقی که انقلاب اکتبر روسیه در چشمشان خوش نشسته بود و از استبداد کمونیزم بی خبر بودند و یا سقوط تزار روسیه به عنوان سقوط یکی از دشمنان ایران آنان را خوشحال کرده بود، مردم کوچه و بازار و اقشار فرودست جامعه را بر می‌انگیزند تا برای کسب آزادی علیه طبقه ثروتمند و مالکان قیام کنند و با استبداد به مبارزه برخیزند. برای نمونه می‌توان به شعر «آی کلاه نمدی‌ها»ی عشقی (حائری، ۱۳۷۳: ۲۸۸-۲۸۴) یا شعر لاهوتی که از دهاتی می‌خواهد برای کسب آزادی خود بکوشد اشاره کرد:

خواهی از آزادی از ظلم ای توانگر ای دهاتی
ور نه حال توست روز از روز بدتر ای دهاتی
دست از تو، کار از تو، خاک از تو، آب از تو
مفتخورها پس چه حق دارند دیگر ای دهاتی
جنبشی کن خویش را آزاد بنما زین اسارت

متحد شو با دهاتی‌های دیگر ای دهاتی
(لاهوتی، ۱۳۵۴: ۳۴)

فرخی نیز با همان انگیزه‌ها و با بیانی محکم مضامین زیبا و فراوانی درباره آزادی و اهمیت آن سروده است:

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد
در سایه استبداد پژمرده شد آزادی
یا آنکه ز جانبازی اندیشه نباید کرد
این گلبن نورس را بی ریشه نباید کرد
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۴۱)

او در غزلی دیگر درباره آزادی چنین سروده است:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آنکس
هزار بار بود به ز صبح استبداد
اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز
که روح بخش جهان است نام آزادی
که داشت از دل و جان احترام آزادی
برای دسته‌ی پابسته شام آزادی
کشم ز مرتجعین انتقام آزادی
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۸۱)

او نیز در فضای موجود جامعه ایران که استبداد بر آن حاکم است، همواره واژه آزادی را در برابر استبداد قرار می‌دهد. شاید به آن دلیل که استبداد را مانعی اساسی در راه تحقق آزادی می‌داند و در دل آرزو می‌کند این مانع برداشته شود:

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز
در محیط طوفان‌زای، ماهرانه در جنگ است
دامن محبت را اگر کنی ز خون رنگین
می‌توان تو را گفتن پیشوای آزادی
دست خود ز جان شستم از برای آزادی
می‌دوم به پای سر در قفای آزادی
حمله می‌کنم دایم بر بنای آزادی
ناخدای استبداد با خدای آزادی
می‌توان تو را گفتن پیشوای آزادی

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل
دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۷۷)

فرخی زمانی که میرزاده عشقی شاعر و روزنامه‌نویس آزادی‌خواه توسط عمال رضاخان سردار سپه به قتل می‌رسید، با سرودن یک رباعی از نابودی آزادی به وسیله

حکومت رضاخان شکوه می‌کند:

یکدم دل ما غمزدگان شاد نشد
ویرانه ما از ستم آزاد نشد
دادند بسی به راه آزادی جان
اما چه نتیجه ملت آزاد نشد
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۲۴)

در این دوره از تاریخ ایران که با تحولات سیاسی و اجتماعی عمیقی همراه بود و با ظهور رضاخان به عنوان یک مدعی قدرت جدید، رفته رفته سیاست کلی بر تحدید آزادی قرار گرفت. حتی روزنامه‌ها در برابر هر گونه انتقاد، توقیف و به تعطیلی کشیده می‌شدند. جو استبدادی در جامعه حاکم شد که بهانه ایجاد این فضا، امنیت داخلی در کشور بود. اما نویسندگان و شاعران آزادی‌خواهی که از فعالیت خود دست نکشیده بودند واژه آزادی را در برابر استبداد قرار دادند.

رفع استبداد

شاعر مشروطه برای دفاع از آزادی به صحنه مبارزه با استبداد کشیده شد. بنابراین یکی از محورهای مهم در محتوای ادبیات مشروطه را مبارزه با استبداد تشکیل می‌داد. شاعر در برابر دگرگونی‌های سیاسی حساس و نکته پرداز است. او در مقابل تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است، آن‌گول قدرت مطلقه تا حدودی از عظمت افتاده است. اما از نفس نیافتاده و در هر فرصتی خیال رجعت دارد.

عمر حکومت مشروطه در زمان مظفرالدین شاه دیری نپاید، زیرا که محمد علی شاه از گرد راه رسیده و پس از اندک زمانی که اوضاع را مناسب طبیعت استبدادی خود ندید، در یک هجوم خشن با همدستی روس‌ها مجلس را به توپ بست و عده‌ای از

آزادی خواهان را به شهادت رسانید. با تلاش مردم و مجاهدت عمومی، آب رفته به جوی باز گشت اما با ظهور ناصرالملک نایب السلطنه احمدشاه و انحلال مجلس دوم استبداد به توقیف روزنامه‌ها پرداخت، شیوه‌های استبدادی دوباره در پیش گرفته شد. با آغاز جنگ جهانی اول، استبداد به دست استعمار در کشور حاکم گردید و ضعف سلطنت احمد شاه، اوضاع را به گونه‌ای پریشان کرد که زمینه را برای کودتا و بازگشت استبداد با شیوه‌ای شدیدتر و رسواتر فراهم ساخت. خفقان رضاخانی شاعران را در حلقهٔ دیکتاتوری گرفتار کرد. از این رو بخش عظیمی از مضامین اشعار سیاسی مشروطه به استبداد و مبارزه با آن اختصاص یافت. واژهٔ استبداد برای شاعر مشروطه نا آشنا نبود به نظر او هر چه آزادی‌های فردی و اجتماعی را محدود می‌کرد و قلم را در تنگنا قرار می‌داد و مانع استمرار فعالیت مجلس و احزاب و روزنامه‌ها می‌شد. در سال ۱۳۲۵ ه. ق، پیش از ایام اختناق و استبداد محمدعلی شاهی کتاب «طبایع الاستبداد» اثر عبدالرحمن کواکبی توسط میرزا عبدالحسین قاجار ترجمه و منتشر شد. نشر این کتاب که سراسر انتقاد و مبارزه علیه استبداد بود، نشان از فضای ایجادشده برای ارائه این افکار بود. اما استبداد ضعیف شده قاجار که خود را در خطر نابودی می‌دید از انتشار این رسالت و افکار جلوگیری کرد. کتاب طبایع الاستبداد، استبداد در صورت‌های گوناگون را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. نویسنده مردم را به مبارزه علیه استبداد برمی‌انگیزد او در معنی لغت استبداد می‌نویسد:

«استبداد در لغت آن است که شخص در کاری که شایسته مشورت است بر رای خود اکتفا کند و در اصطلاح سیاسیون مراد از استبداد تصرف کردن یک نفر یا جمعی است در حقوق ملتی بدون ترس بازخواست» (کواکبی، ۱۳۶۴: ۸)

برای شاعر مشروطه معنای استبداد و مشروطه به عنوان دوشیوه حکومت مطرح بوده و برای او مبارزه در راه مشروطه خواهی و آزادی طلبی حرکتی علیه استبداد بود و مصادیق استبداد حکومت قاجار و ایادی آنان شناخته شده بود که منشأ خود سری‌ها و فساد، تباهی و خود کامگی بودند. از این رو بخش عظیمی از محتوای شعر مشروطه شامل استبداد ستیزی و مشروطه خواهی است. نمونه آن قصیدهٔ ادیب الممالک فراهانی خطاب به محمدعلی شاه است:

امروز که حق را پی مشروطه قیام است کای شه به زمینت زند این توسن دولت این طبل زدن زیر گلیمت نکند سود نام تو بیالوده تواریخ شهان را	بر شاه محمدعلی از عدل پیام است کامروز به زیر تو روان گشته و رام است چون طشت تو بشکسته و افتاده ز بام است هر چند که نت ننگ ونه ناموس و نه نام است
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

(فراهانی، ۱۳۵۵: ۸۶)

بهار نیز هم‌زمان با پادشاهی محمدعلی شاه و بروز اعمال مستبدانه او، ترکیب بندی سروده و با به نظم کشیدن تاریخ سعی در عبرت آموزی به محمد علی شاه دارد، بند نهضت آن این‌گونه است:

پاسبانان تا به چند این مستی و خواب گران گله خود را نگر بی پاسبان و بی شبان آن ز چنگ این رباید طعمه این از چنگ آن	پاسبانی رانیست خواب از خواب سر بردارهان یک طرف گرگ دمان و یک طرف شیر ژیان هر یک آلوده به خون این گله را چنگ و دهان
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

باستان مست و گله مشغول و دشمن هوشیار
کار با یزدان بود کز کف برون رفته است کار

(بهار، ۱۳۵۴: ۱/۴۶)

عارف قزوینی که مدتی در دربار قاجار بود وقتی در صف آزادی خواهان قرار گرفت، شدیدترین احساسات تنفر آمیز خود را درباره قاجاریه بروز داد:

تو عدل و داد ز نسل قجر ندار امید
که از نژاد ستم دادگر نمی‌آید

(عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۰۸)

او در جایی دیگر می‌گوید:

خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار چراغ سلطنت شاه بر دریچه باد
(عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۸۳)

به یک نگاه اروپا بباخت خود را شاه در این قمار کلان تاج و تخت از کف داد
(عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۹۴)

سید اشرف الدین گیلانی که خود از طبقات محروم جامعه بود و در طول
زندگی اش با استبداد سرستیز داشت می‌نویسد:

فاش می‌گویم الی یوم المعاد منقرض بنیاد استبداد باد
(گیلانی، ۱۳۷۵: ۷۸)

رضاخان بعد از کودتای ۱۲۹۹ ق، به صورت تدریجی ولی مداوم به قدرت دست
یافت. زمانی که او توانست قدرت نسبی خود را استحکام بخشد گردن‌کشی و عصیان
خود را آغاز نمود. بهانه این تحرکات استبدادی را نیز برقراری امنیت قرار داد. در یکی
از جراید، مقاله‌ای برای رضاخان نوشته شده و صاحب جریده از او می‌خواهد که نادر
ایران بشود اما جواب رضاخان به این درخواست سیلی محکمی است. بهار نیز که از
استبداد موجود نگران است با تأسف فراوان به این نگرش‌ها حمله کرده و می‌نویسد:

«ما همان اندازه که از این قبیل تعرضات نا زیبا که بدبختانه به واسطه نبودن قانون
در مرکز مملکت روی می‌دهد، متأسف هستیم. همان قدر هم تأسف داریم که چگونه
سیاسیون و احرار غافل از این‌اند که در قرن بیستم کسی نمی‌تواند نادر یا بناپارت بشود
و جریان ترقیات اجتماعی این اصل را محو نموده و صلاح بزرگان و رجال ما در این
است که امثال نادر در محیط امروزمین ما قابل دوام نخواهد بود و روزنامه‌جاتی هم که
می‌خواهند نادر درست کنند مستحق همین معاملاتند» (نوایی، ۱۳۷۵: ۶۳۴).

شاعران این دوره می‌خواستند به طبقات اجتماعی ایران بفهمانند که در کشوری که انقلاب مشروطیت صورت گرفته تلاش بر این است که حقوق اجتماعی و مدنی جمله طبقات و گروه‌ها تأمین گردد. مردم باید خواهان حکومت قانون باشند، نه اراده فردی. آنها معتقد بودند نابودی عفریت استبداد، دیگر از دست امثال نادر برنمی‌آید. حتی برخی عقیده داشتند امثال نادر خود مستبدی بیش نبوده و این مردم هستند که باید تلاش نمایند تا با نهادینه شدن مشروطیت و آرمان‌های آن زمینه‌های استبداد فردی و حکومت ملوک‌الطوایفی را از جامعه ایران براندازند. این‌گونه نویسندگان معتقد بودند با نهادمندی و قانونی کردن نهادهای قانونی مبتنی بر اصول مشروطه و نفی استبداد می‌توان در ایران جامعه‌ای ایجاد کرد که بدون نیاز به شمشیر نادر به حل مشکلات و تفاهم ملی دست یافت. لذا آنها به مبارزه برای نفی استبداد در جامعه ادامه دادند. اما در این بین رضاخان سردار سپه هم به این مسئله بی‌توجه نبود و به مقابله با آن پرداخت.

وطن

یکی از محورهای تشکیل دهنده ادبیات مشروطه مفهوم وطن و مضامین وابسته به آن است. مفهوم وطن از دیر باز در ادبیات فارسی نمود و عینیت داشته است. فردوسی در جای جای شاهنامه از مفهوم وطن، ایران، ایران شهر یاد کرده است و به ستایش آن پرداخته است و همواره به حفظ آن و مفهوم وطن پرستی تأکید داشته است. به عنوان نمونه:

ز بهر برو بوم و پیوند خویش زن و کودک و خرد و فرزند خویش
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
 (ساعدی، ۱۳۵۷: ۲/۴)

اما ذکر این نکته لازم است که مفهوم وطن در ادبیات قبل از مشروطه متنوع

بوده است. گروهی مثل صوفیه وطن را همان عالم علوی و وطن مألوف می‌دانند. گروهی آن را ولایت یا شهر یا زادگاه و یا محل پرورش خودمی‌دانند. گروهی نیز وطن اسلامی را مدن نظر قرار داده و عالم اسلامی را وطن خود می‌دانند. از نظر علمی مفهوم وطن و ملت به معنای کنونی آن و به معنای سیاسی آن دستاورد عصر انقلاب صنعتی و دوران سرمایه‌داری و نیز متأثر از انقلاب‌های بورژوازی مثل انقلاب کبیر فرانسه است. در آستانه نهضت مشروطیت، واژه وطن جایگاه خود را در ذهن و زبان روشنفکران و گویندگان و سپس در بین عامه مردم باز کرد. (خارابی، ۱۳۸۰: ۳۰)

وطن به عنوان یک مفهوم سیاسی قبل از مشروطه به این شکل سابقه نداشت زیرا هیچ گاه وطن به عنوان یک آئین سیاسی - اجتماعی مطرح نبوده است، ولی در این زمان این معنا تحت تأثیر تحولات جهانی و القائنات استعمار به مفهوم ناسیونالیسم تبدیل شد. با گذشت قرن نوزدهم و فرا رسیدن قرن بیستم، آرمان وطن دوستی و ملت پرستی آئین سیاسی بیشتر مردم گردید. با تجزیه امپراتوری عثمانی به عنوان یک امپراتوری اسلامی و ورود استعمارگران به خانه و کاشانه مسلمین، شاعر مشروطه مفهوم وطن را بیش از پیش مورد توجه قرار داد. ایران را وطن پنداشتن، وطن را مثل مادرانگاشتن و ایرانیان را خواهران و برادران وطنی خواندن، پیامدی نو در گفتمان ادبیات سیاسی این دوره و حاصل همین عوامل بود. این برداشت زمینه‌زایش روح و شخصیت ایرانی و غیرت و تعصب وطنی را فراهم آورد و توده که پیش‌تر همچون گله‌ای فرض می‌شد به ملتی توانمند و شهروندانی حقوقمند تبدیل شدند. (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۶۵)

در این شرایط وطن ایران و حفظ آب و خاک آن بر همه واجب بود. برای بیداری

وجدان وطنی آموزگاران ملت به یادآوری و بازکاوی تاریخ ادب و فرهنگ افتخار آمیز وطن پرداختند. به این ترتیب نسل مشروطه خواه آموخت که ایران را وطن پندارد و ترقی و کمال خود را در گروهی ترقی و پیشرفت آینده ایران بداند. در کنار مفهوم وطن، واژه ملت نیز به مضامینی تازه تبدیل شد و در قطعات ادبی به کنار گذاشتن تفاوت‌های قومی و زبانی و یکدل شدن تأکید شد. به این ترتیب مردم ایران که تا قبل از آن رعیت خوانده می‌شدند، هویتی تازه یافته و تبدیل به ملت شدند. اما شرایط داخلی و خارجی به گونه‌ای پیش رفت که شاعر مشروطه با ناله و فغان از وطن سخن گفته و بر احوال وطن می‌گرید، در عین اینکه سعی می‌کند احساس وطن پرستی را در توده به اوج برساند. شاعر درد کشیده این زمان از سویی شاهد است که سلاطین قاجار به ایران به‌عنوان یک سرزمین موروثی نگاه می‌کنند. و هرروز یک قطعه از این کشور از پیکر آن جدا می‌شود و امتیازاتی نیز به دول غالب و استعمارگر داده می‌شود. از سوی دیگر کشورهای استعمارگر و غالب در تخریب و نابودی اسلام و ایران تردیدی به خود راه نمی‌دهند. طبیعی است که هرکسی از اینکه خانه‌اش را به اشغال درآورند فریادش بلند شده و ناله‌های وطن غریب، وطن بی کس و وطن تنها سر می‌دهد. البته در این اعتراض و خروش وطن‌خواهی، افراط و تفریط نیز، برخی را از جاده اعتدال بیرون برده است. عده‌ای جانب فرهنگ خود را فرو نهاده و به طور کلی چشم به جانب غرب دوخته، اسیران و برده آنها شدند و چنان احساس یتیمی کردند که بیگانگان را پدرخوانده خود دانسته، در دامن آنها جای خوش نمودند.

عده‌ای نیز همت خود را در بازسازی در اسلام مصروف داشته، به گونه‌ای که اصلاح سرزمین خود را فراموش کردند. عده‌ای نیز به نژاد ایرانی و استخوان‌های خاک خورده افتخار و لازمه وطن‌خواهی را اسلام زدایی و یا ضدیت با عرب و ترک و

غیره می‌دانستند.

اما برخی آگاهانه برای برانگیختن غیرت فرزندان میهن به دفاع در برابر بیگانگان و همه‌های سیاسی و فرهنگی آنها و نیز حفظ حیثیت فرهنگی، فریاد وطن خواهی و پایداری و مقاومت را سر می‌دادند. در میان این افراد احساسات راستین و لطیفی را می‌توان یافت. تصنیف‌های وطنی عارف در نهایت سادگی با مضامین سیاسی و اجتماعی شور و حال عجیبی بین مردم بر پا می‌کرد. او در این خصوص می‌نویسد: «اگر من خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم وقتی تصنیف‌های وطنی ساختم که ایرانی از هر ده هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه» (عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۳۳۴) اگرچه این جمله عارف کمی اغراق‌آمیز است، اما نمی‌تون علاقه او به وطن را نادیده گرفت. به خاطر مضامینی که در ترانه‌های او وجود دارد و عشق او به وطن از سوی مردم و روزنامه‌ها به او لقب شاعر ملی داده‌اند. حتی تا روزگار ما نیز تصنیف از خون جوانان وطن لاله دمیده» زنده و تأثیر گذار است (سپانلو، ۱۳۶۹: ۴۱).

عارف دریافته بود که بقای وطن در گروی آزادی مردم است. آزادی را ارزشی بالاتراز همه می‌داند:

گر قبالی جنت پیشکش دهی ندهم یک نفس کشیدن را در هوای آزادی

اما در عصر افول نهضت مشروطه نگاه عارف به مفهوم وطن به گونه‌ای دیگر است:

نالهی مرغ اسیر بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است
خانه‌ای کو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کندش آن خانه که بیت الحزن است
جامه‌ای کو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که تنگ تن و کم از کفن است

(سپانلو، ۱۳۷۵: ۱۲۸)

او در این شعر وطن را به بیماری رنجور، تشبیه می‌کند که محتاج درمان است و در جای دیگری درباره وطن می‌نویسد:

ز حال مملکت و ملک کی تو را خبر است
وطن چو نرگس مخمور یار رنجور است
به دست خویش چو دادی به راهزن شمشیر
نشسته‌ای تو و بردند را اغیار
علاج باید شاید غیر و این بیمار
ببایدت که دهی تن به نیستی ناچار
(سپانلو، ۱۳۷۵: ۱۲۰)

او استقلال ایران و شکوفایی وطن را در دانش و وحدت می‌داند:

سعی جز در پی تکمیل معارف غلط است
مستقل نیست دو کس در سر رأی ولی
تا بد اخلاقی و اشرافی فرمانفرماست
ملت جاهل محکوم به اضمحلال است
سر هر برزن و کو صحبت از استقلال است
تا ابد حالت ایران به همین منوال است
نفس آخر ملت محکوم به مرگ
در شمار است بد افتاد و بد احوال است
(سپانلو، ۱۳۷۵: ۱۵۲)

اگرچه عارف را می‌توان یکی از شاعران میهن‌پرست و وطن‌خواه معرفی کرد که همواره دغدغه آن را دارد اما گاه در این راه دچار افراط شده است و در آثارش می‌توان نشانه‌های عرب‌ستیزی را دریافت:

تا که شد پای عرب باز در ایران ز آن روز
خبر خرمی از کشور ساسان نرسید
(سپانلو، ۱۳۶۹: ۴۱)

میرزاده عشقی نیز از دیگر شاعران این عصر بود که مسئله وطن در اشعارش نمود بارز دارد. او به حال کشورش اندوهگین است و وطن را به بیماری تشبیه کند که رو به احتضار است و برای حل مشکل، یکدستی و همراهی را پیشنهاد می‌کند و آرزومند احیای عظمت باستانی ایران است. او در جایی می‌گوید:

کم گو که کاوه کیست، تو خود فکر خویش باش
با نام مرده مملکت احیا نمی‌شود
(حائری، ۱۳۷۳: ۲۳)

زمانی که او کشور را دستخوش حوادث تلخ و در گزند سیاست‌های استعماری

دول بیگانه می‌بیند بسیار اندوهگین شده، می‌نویسد:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم
 آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم برداشتند فکر کلاهی دگر کنم
 مرد آن بود که این کلهش برسر است و من نا مردم از که بی کله آنی به سر کنم
 (عشقی، ۱۳۵۷: ۳۳۷)

عشقی نیز همانند عارف گاه راه افراط می‌پیماید. به گونه‌ای که برای ایران از ایمان خود گذشته و در هوای گذشته‌های دور تاریخ، مزدک و زرتشت را علم می‌کند. عشقی در نمایشنامه موزیکال رستاخیز شهریان نسبت به گذشته باستانی ایران حسرت می‌خورد و آرزو می‌کند که وعده زرتشت محقق شود و خوابی که او درباره سلاطین گذشته دیده، تعبیر گردد. (عشقی، ۱۳۵۷: ۲۳)

او آرزومند احیای عظمت و شکوه دوران باستانی ایران است، از اینرو در اشعار خود همواره به آن اشاره می‌کند. گاهی نیز وطن را چون معشوقی توصیف می‌کند:

معشوق عشقی ای وطن ای عشق پاک من ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم
 (سپانلو، ۱۳۶۹: ۱۷۹)

او در ادامه، مرگ خود در راه وطن را آرزو می‌کند. خواست مرگ، نشان از نومیدی است، زیرا شاعر با حقایق تلخی برخورد می‌کند که آرزوهای او را هر چه دسترس‌ناپذیرتر می‌نماید و امید او را به یأس مبدل می‌سازد. در این شرایط بحرانی است که شاعر علی‌رغم عشق به وطن در سرگشتگی و ناکامی به سر می‌برد. از سویی علاقه به وطن دارد، از سویی دیگر از وطنی که وارثان آن با بی‌خبری و غفلت و گاهی از روی عمد موجبات تباهی آن را فراهم می‌آورند رهایی

می‌جوید.

عشقی نیز از هواخواهان اندیشه‌های ناسیونالیستی است. اندیشه ناسیونالیستی و ملی‌گرایی از مفاهیمی است که همزمان با جنگ جهانی اول در ایران پررنگ تر شد و احساسات وطن‌پرستی و میهن‌دوستی را در بین ملت برانگیخت و گویندگان و نویسندگان به سرعت آنرا گرفته و به آن پر و بال دادند. یکی از حساسیت‌های این اندیشه، تعظیم و حسرت خوردن نسبت به گذشته ایران بود. عاملی که باعث شد این اندیشه رشد یابد، احساس اوضاع آشفته‌ای بود که از شرایط مملکت داشته و خود را وارث کشوری می‌دید که از گوشه و کنار آلت دست بیگانگان شده است. از اینرو و در این سراب، تکیه بر غنای فرهنگی و ادبی او را غرق غرور کرده و حس ملی‌گرایی او را تحریک می‌کرد.

در این بین لاهوتی نگاهی عاشقانه به وطن دارد و از وطن مانند یک معبود سخن می‌گوید اگر چه او در روسیه و در پناه بلشویک‌هاست، اما این پناه بردن را ننگ می‌داند و می‌گوید:

تفو به غیرت آن بی حقوق بی ناموس
 که بعد از این همه زشتی پناه به روس برد
 (لاهوتی، ۱۳۵۷: ۱۰۱)

او با نگاهی سمبلیک به وطن می‌گوید:

تینده یاد تو در تار و پودم ای میهن
 تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
 به هر مجلس، به هر زندان به هرشادی به هر ماتم
 به دست دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید
 بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن
 فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن
 به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن
 من این زیبا زمین را آزموده میهن ای میهن
 (لاهوتی، ۱۳۵۷: ۱۰۱)

لاهوئی در شعر کعبه ایران، وطن را به مادری تشبیه می‌کند و به راز و نیاز با او می‌پردازد:

ای مادر وطن پسرانت نمرده‌اند / آسوده باش گول اجانب نخورده‌اند
 البته حق مادریست را ادا کنیم / یعنی که جان و مال به راهت فدا کنیم
 ناموس ما تویی پی حفظ تو جان دهیم / از جان نکوتر است وطن جان به آن دهیم
 (خارابی، ۱۳۸۰: ۳۲)

اما نگاه سیداشرف الدین گیلانی به وطن، نگاهی مذهبی است. او خواهان ایرانی با مظاهر اسلامی است، اما او نیز در اشعارش ملت را به بیداری تشویق می‌کند:

مست و بیهوش که هوشیار نگردد ماییم / راه مغشوش که هموار نگردد ماییم
 خواب خرگوش که بیدار نگردد ماییم / رمز سر بسته که اظهار نگردد ماییم
 ظاهراً زنده و بی باطن و عنوان مرده
 داد و پیداد مگر این همه انسان مرده
 وای بر من مگر این ملت ایران مرده / یا که خوابش برده
 (خارابی، ۱۳۸۰: ۳۷)

در مقابل چنین گرایشات وطن پرستان، برخی به شیوه‌ای تمسخر آمیز آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. ایرج میرزا در مقابل احساسات داغ وطن پرستی می‌گوید:

فتنه‌ها در سرزمین دین و وطن است / این دو لفظ است که اصل فتن است
 صحبت دین و وطن یعنی چه / این تو و موطن من یعنی چه
 همه عالم همه کس را وطن است / همه جا موطن هر مرد و زن است...
 (ایرج میرزا، ۱۳۴۹: ۱۲۷)

یا فردی مثل مکرم اصفهانی با بیانی طنز آمیز و فکاهی، وطن خواهی را نوعی بازی سیاسی برای صاحب منصبان می‌داند که جهت پیشبرد اهداف خاص حزبی و گروهی، به عنوان یک شاعر مطرح می‌شود وگرنه کسی برای پیشرفت ایران دل نمی‌سوزاند. (مکرم اصفهانی، ۱۳۴۰: ۸۱-۸۲)

مضامین دلکش وطن در شعر مشروطه تاحدودی نیززاییده زمان و شرایط

خاص آن بود. چرا که ایران جایگاه تاخت و تاز استعمار شده و زمینه‌های هرج و مرج در ایران فراهم شده بود. بنابراین اشعار وطنی برای تحریک و تهییج ملت در پایداری و مقاومت در برابر بیگانگان سروده می‌شد و شاعران برای ایجاد چنین انگیزه‌هایی روی نقاط قوت انگشت می‌گذاشتند تا ضعف و سرخوردگی را از مردم دور کرده و آنها را بیدار نمایند. فرخی در مسمط وطنی خود از افتخارات عهد باستان سخن می‌گوید:

این همان ایران که منزلگاه کیکاوس بود خوابگاه داریوش و مأمن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و کیکاوس بود نی چنین پا مال جور انگلیس و روس بود
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۸۶)

اشعار وطنی بهارنیز در این زمینه شهرت بسزایی دارد، او نسبت به شعرای دیگر عهد مشروطه بیشتر با سیاست درگیر بوده و خطرات را بهتر در می‌یابد. گاهی بهاروطن را به طفلی تشبیه می‌کند که بی وقت از خواب بیدار شده و هنوز نیاز به خواب دارد:

گوییم که بیدار شدیم این چه خیالی است بیداری ما چيست
بیداری طفلی است که محتاج به لالاست از ماست که برماست
(خارابی، ۱۳۸۳: ۳۷)

دهخدا نیز به گونه‌ای زیبا درس وطن‌داری می‌آموزد، او معتقد است دوست داشتن وطن امری غریزی و طبیعی است:

هنوزم ز خردی به خاطر در است که در لانهٔ ماکیان برده دست
به منقارم آنسان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ آن چهید
پدر خنده بر گریه ام زد که هان وطن‌داری آموز از ماکیان
(دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۲۵)

این‌گونه وطن‌داری و وطن دوستی مطلوب است، زیرا موطن برای هر کس عزیز است. برخی که بین ایران وطنی و اسلام وطنی و حتی جهان وطنی تعارض می‌بینند از

این نکته غافل اند که استعمارگران برای گرفتن هویت فرهنگی یک ملت ابتدا خانه و موطن آنها را به اشغال در می‌آورند و این همان مشکلی است که شاعر عهد مشروطه با آن درگیر است. اوسروده‌های وطنی را با سوزدل می‌سراید. ملت را به بیداری و هوشیاری دعوت می‌کند. وطن خواهی را لازمه استقلال طلبی می‌داند و دفع فتنه استبداد و استعمار رادگر و آن می‌داند. او معتقد است، مردم باید وطن پرستی رادخود نهادینه کنند. اما در این راه هر کدام راهی بر می‌گزینند، ولی برخی شعرا به گونه‌ای منطقی با موضوع وطن برخورد کرده و سروده‌های دلنواز و همراه با احساسات روشن و طبیعی می‌سرایند و کمتر در پی جدا کردن انسان ایرانی از انسان ایمانی هستند. وقتی بازگشت به اصالت‌های خود را پیشنهاد می‌کنند به این نکته واقفند که در گذشته ما هم داد داشتیم و هم بیداد، هم سلطنت زور مدار بوده و هم مکاتب انسان سازی چون اسلام، هم زاهدان ریایی بودند و هم عارفان خدایی. بنابراین از یک فرد مسلمان ایرانی می‌خواهند که گذشته را دریابند و آن را نقد و بررسی کنند و از حکمت‌ها و ارزش‌های مثبت آن بهره گیرند نه این که همواره در حسرت گذشته زانوی غم در بگیرند یا به کل به نفی گذشته پردازند.

دفع استعمار

آنچه وطن را در چشم شاعران مشروطه، آن اندازه عزیز کرد، هجوم استعمار بود که برای ریشه کن کردن هستی ایران می‌کوشید. بنابراین شعر مشروطه یک جبهه نیز در مقابل استعمار می‌گشاید. استعمار در قالب‌ها و چهره‌های مختلف رخ می‌نماید. انگلیس، فرانسه، روسیه و سپس آلمان هر کدام برای ایجاد پایگاه نفوذ در ایران می‌کوشیدند و همراهانی از وطن فروشان برای خود دست و پا می‌کردند، به طوری که هر از چندگاه عده‌ای خود را زیر بیرق کشور بیگانه‌ای قرار داده و راه سفارتخانه‌ای را در پیش می‌گرفتند. طنز لطیف سید اشرف گیلانی در زمینه اجنبی دوستی قابل توجه

است. او می گوید:

خاک ایران شده ویران ز سه فیل روس فیل، انگو فیل، آلمان فیل
(گیلانی، ۱۳۷۵: ۴۰۴)

بنابراین ستیز با استعمار یکی دیگر از شاخص‌های شعر مشروطه است، زیرا استعمارگران چه با بازوی نظامی و چه با بازوی فرهنگی برای نابودی تمامیت ارضی و فرهنگی ایران با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند. از طرف دیگر ایران که از غرب متأثر شده بود ناچار بود، دستاوردها و پیشرفت‌های علمی آنان را دریافت کند، اما این بهره‌مندی به همین سادگی امکان نداشت. زیرا غربیان می‌خواستند در برابر هر تجربه علمی و فرهنگی، امتیازی سیاسی نظامی از دولت ایران گرفته و منفعتی بزرگ برای خود به دست آورند.

نفوذ غرب در ایران از زمان فتحعلی شاه به بعد گسترش یافت. دولت‌های فرانسه، روسیه، انگلیس در این نفوذ سهم افزون‌تری می‌بردند و در مراحل بعد بلژیک، آلمان و چند کشور دیگر اروپایی در کشور ایران امتیازات و مداخلاتی داشتند. رقابت دو قدرت استعمارگر روس و انگلیس شدیدتر بود و حکام ایران برای بقای حکومت خویش به هر دو قدرت باج می‌دادند. آنگاه که مشروطیت در ایران مستقر شد، قدرت انگلیس بر روس برتری یافت، زیرا چهره‌ای که انگلستان از خود نشان داده بود چهره‌ای طرفدار دموکراسی و حامی مشروطه بود. در حالی که حکومت تزار روس به شیوه استبداد شهرت داشت و در تلاش برای حفظ محمدعلی شاه نیز اقداماتی انجام داد که موفقیتی کسب نکرد. بنابراین استعمار انگلیس با ریاکاری علاوه بر به کارگیری بازوی نظامی و اقتصادی از بازوی فرهنگی به ویژه از جریان مرموز سیاسی - فرهنگی چون لژهای فراماسونری نیز بهره برد و توانست مهار مشروطه را به دست گیرد و جنبش مردم را به سود خویش از مسیر اصلی منحرف سازد. این نفوذ و سیطره تا آمدن دیکتاتوری رضاخان و بعد از آن رو به فزونی و استحکام پیش رفت. بخصوص با پایان جنگ

جهانی اول و وقوع انقلاب در روسیه شرایط به نفع انگلستان پیش رفت. این بار انگلستان به عنوان بزرگترین پیروز میدان جنگ و تنها مدعی استعماری در ایران بدون رقیبی جدی ظاهر شد. رجال سیاسی ایران که با سفارت انگلیس سروسری داشتند از امتیازات این روابط نا مشروع بهره مند بودند و در تحکیم سیاست‌های استعماری انگلیس می‌کوشیدند، اما شاعر مشروطه که با حساسیت‌های خاص سیاسی خود آثار حضور بیگانه را در کشور می‌دید، لحظه‌ای از مبارزه علیه استعمار و افشای سیاست‌های آنان دست نمی‌کشید. لذا بخش عظیمی از سروده‌های این عصر درباره همین موضوع است که در لحظه‌های مختلف تاریخی به نظم کشیده شده است و کمتر شاعری از شعرای دوره مشروطه است که زمزمه این مبارزه را ساز نکرده باشد حتی کسی مثل ادیب پیشاوری که عزلت‌گزیده درس و مدرسه است و کار چندانی به سیاست ندارد. در مورد سیاست‌های استعماری و چشم طمع آنها به ایران چنین سروده است:

از چپ و راست کند دشمن چو نش تقسیم
از چپ و راست ز دو پهلو گردد به دو نیم
که به یکسویند از خوی نیکان قدیم
همگی چه زن و چه مرد سزای دژخیم
برد از یاد که و مه سخن کهف و رقیم
(پیشاوری، ۱۳۶۷: ۱۹۹)

که گمان داشت که بنگاه فریدونی را
کی روا بود که را مشکه نوشروانی
این همه نیست مگر از روش مردم او
چه کهنسال و چه برنا همه شایسته تیغ
خواب نادانی جاویدی ایرانی‌ها

ادیب پیشاوری که با استعمار انگلیس مبارزه‌ای رودر رو داشته است و خون خویشانش به دست ایادی آنان ریخته شده بود، در جدال علیه انگلیس آهنگی تند و پر طنین دارد. او نسبت به استعمارگران کینه‌ای دیرینه دارد، زیرا از خانه و کاشانه‌اش آواره شده و به ایران پناه آورده است اما در ایران هم سایه شوم استعمار را می‌بیند:

از خدا خواه ایران نجات و مخلصی
ز آنکه همچون مهره افتاده اندر ششدری
(پیشاوری، ۱۳۶۷: ۱۴۵)

این ستیزه جویی با استعمار انگلیس موجب شد او در جنگ جهانی اول به انگیزه دشمنی با روس و انگلیس از آلمان دفاع کرده و به سوی آلمان متمایل شود و قیصرنامه رابراید و یا در اشعاری از پیروزی آلمان‌ها ابراز شادمانی کند:

قیصر خورشید کلاه اروپ توپ فلک کوب ز کوره گروپ
 بست بر آنور ز هرای توپ ز هر هزیمت عوض جام سوپ
 هضم بنوشید و بدش این سزای

(پیشاوری، ۱۳۶۷: ۱۷۹)

وحید دستگردی دیگر شاعر این عصر نیز به همین انگیزه به آلمان دوستی مشهور است او نیز در جنگ هوادار سیاست آلمان است:

منفجر شد چو نارنجک حراق اروپ صلح را کنگره بشکست و پراکنده کلوپ
 شد به دل زمزمه‌ی صلح به آوازه توپ حق برون آمد جز از دهن توپ گروپ
 گشت یک پارچه سرتاسر افطار فرنگ...

(وحید دستگردی، ۱۳۷۴: ۱۸۰)

حتی بهار نیز در آثارش در این شرایط به آلمان و عثمانی متمایل شده و از دشمنان روس و انگلیس بود. (بهار، ۱۳۵۴: ۱۸۰) با وجود، این حضور ترکان عثمانی را در غرب ایران تحمل نمی‌کند و در قصیده‌ای به نکوهش اشغال‌گری آنان پرداخته و مردم را در برابر تجاوزکاری آنها به یگانگی دعوت می‌کند:

این کشور کیست در دست عدو این کشور ماست این کشور ماست
 ما را بشکست پر خاش ملوک پر خاش ملوک مرگ فقر است
 (بهار، ۱۳۵۴: ۱۷۷)

عارف نیز در ادبیات خود خوی بیگانه ستیزی و مبارزه با استعمار دارد:

چند ز پلیتک اجانب بخوابید تا به کی از دست عدو در عذابید
 دست بردارید که مالک رقابید مرد به جز مرگ تمناندارد
 (عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۳۶۱)

او در جای دیگر می‌گوید:

خانه‌ای کو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت‌الحنن است
(عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۰۲)

در جریان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، روسیه و پیروزی بلشویک‌ها و روی کار آمدن لنین برخی شعرای مشروطه بدون آگاهی از ماهیت این دگرگونی و شاید به دلیل سقوط تزارها با شادمانی از لنین و بلشویک‌ها جانب داری کرده و از آنها می‌خواهند به یاری ملت ایران بشتابند. این گرایش در اشعار عارف، فرخی، عشقی و لاهوتی وجود دارد. از این رو بخشی از اشعار آنها دربارهٔ مسایل کارگری و دفاع از طبقهٔ زحمتکش و رنجبر است که اغلب رنگ سیاسی دارد. این گرایش خوش بینانه بیشتر به دلیل غلبهٔ بلشویک‌ها بر حکومت استبدادی تزار روس بود. در آن زمان انقلاب اکتبر وعده‌های فراوانی برای اصلاح وضع محرومان جامعه می‌داد. از سوی حکومت جدید روسیه تمامی قراردادهای استعماری دولت تزاری با ایران را باطل اعلام کرده بود تا کسب مشروعیت کند. بنابراین برخی، حکومت بلشویکی را نمادی برای مبارزه با استبداد و عاملی مخالف استعماری دانستند. پس عده‌ای از شاعران برابر مبارزه با استعمار به شعارهای کارگری و مضامین شبیه آن دل می‌بندند و آن را به عنوان راهی برای مبارزه با استعمار بر می‌گزینند:

شوریده دل به سینه به عنوان کارگر شورید و گفت جان من و جان کارگر
شاه و گدا فقیر و غنی کیست آنکه نیست محتاج دست زارع و مهمان کارگر
ای دل فدای کلبه بی سقف بذر کار وی جان نثار خانه ویران کارگر
(فرخی یزدی، ۱۳۶۹: ۱۴۹)

میرزاده عشقی برای بیگانه ستیزی و استعمار زدایی موضوعات خاص دیگری را وارد شعر می‌کند. او رستاخیز شرق و بیداری آن در برابر غرب را عنوان می‌کند و با

شور و حرارتی فراوان آرزوی بازیافتن اقتدار و عظمت شرق را دارد:

تا نخواستی شرق کی مغرب برآید آفتاب
دارم امید آنکه گر شرقی بیاید اقتدار
خیرگی بنگر که در مغرب زمین غوغا به پاست
ای گروه پاک مشرق هند و ایران، ترک و چین
در اروپا، آسیا را لقمه‌ای پنداشتند
بی خبر کافر ننگجد کوه در حلقوم کاه
یاد آن عده‌ای که در مشرق تمدن باب بود
غرب را بیداری آنکه شد که شد شرقی به خواب
از پی آسایش خلق اقتدار آید به کار
این همی گویند که ایران از من او گویدزماست
بر سر مشرق زمین جنگ در مغرب زمین
هر یک اندر خوردنش چنگال‌ها برداشتند
گر چه این لقمه فرو بردند روی من سیاه
وز کران شرق نور معرفت پرتاب بود
(عشقی، ۱۳۵۷: ۲۴۰)

سید اشرف الدین گیلانی نیز با بیانی شیرین و ساده مشکلات و گرفتاری ایران را وجود خائنین و بیگانه پرستانی می‌داند که به استعمار دل بسته‌اند و از هر دسته و گروهی از استقلال و هویت خود دست کشیده‌اند و از بیگانگان جانب‌داری می‌کنند. وی از بی‌وطنی و عدم اخلاص سیاستمداران شکوه می‌نماید (گیلانی، ۱۳۷۵: ۴۰۴).

استعمارگران هیچ گاه برای ملل تحت ستم حساسی باز نکرده‌اند و حتی در جنگ جهانی وقتی به پیروزی رسیدند، نسبت به حقوق ایران بی‌توجهی کردند و ایران را به مجمع صلح راه ندادند. دو بیت زیر یادآور آن زمان است بنابراین مبارزه با استعمار کهن و استکبار جهانی امری اجتناب‌ناپذیر بوده و هست:

شنیده شد که اروپاییان به مجمع صلح
چهار سال بر این قوم میزبان بودیم
در تأیید این سخن عارف می‌گوید:
آمد میان صحبت ما در میان نبود
از هر دری به مجلس بین‌الملل سخن

(عارف قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۴۸)

روند مبارزه با استعمار در جریان‌های بعدی سیاسی نیز ادامه یافت. چنان‌که در خصوص قرارداد ۱۹۱۹م، که دست استعمار انگلیس مستقیماً در کار بود و

یا در مورد کودتای ۱۲۹۹ ش، و سایر اتفاقات سیاسی این دوره، علی‌رغم بسته‌تر شدن فضای آزاد بازم این شیوه پی‌گیری شد. به هر روی آنچه دارای اهمیت است این که شاعران و نویسندگان آزادی‌خواه هم خود را بر گسترش آزادی و افزایش بیداری مردم می‌نهادند و در این راه، حبس و تبعید را به جان خریدند. برخی نیز در این راه مقدس و اشاعه مفاهیم کلیدی، آزادی خواهانه از جان خود گذشتند و جان بر سر آن دادند.

نتیجه

ورود افکار نوگرایانه و حدوث انقلاب مشروطه، زمینه‌ساز تحولات عدیده‌ای در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گردید. در این میان ادبیات ایران نیز به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های حوزه فرهنگی دستخوش تحولات ژرفی گردید؛ به طوری که شکل نوینی از ادبیات سیاسی به منصف ظهور رسید. در واقع ورود اندیشه‌های ملی‌گرایانه و آزادی‌خواهانه، ادبیات نوین را از ادبیات کهن شامل ادبیات کلاسیک و شب‌چره متمایز گردانید. به عبارتی می‌توان چنین استنتاج نمود که توسعه سیاسی ناشی از انقلاب مشروطه موجبات توسعه فرهنگی را فراهم آورد و ادب و شعرایی همچون میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی، فرخی یزدی و... پیشگامان اندیشه نوگرایی در ادبیات سیاسی ایران‌زمین شدند. ایشان مفاهیم نوینی چون ستایش آزادی و میهن و نکوهش استعمار و استبداد را در چارچوب شاکله شعر کهن گنجانیدند. از اینرو نه تنها برخی از آنها با نثار جان خود الهام‌بخش اندیشه‌های آزادی‌خواهانه، بلکه زمینه‌ساز تحولی چشمگیر در ساختار ادبیات منظوم سیاسی به صورت شعر نو و سپید در دهه‌های آتی گردیدند.

کتابنامه:

۱. آدمیت، فریدون. ۱۳۶۳، *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*، تهران، دماوند.
۲. _____، ۱۳۴۹، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران، خوارزمی.
۳. آژند، یعقوب. ۱۳۶۳، *ادبیات نوین ایران*، تهران، امیرکبیر.
۴. ایرج میرزا. ۱۳۴۹، *تحقیق در احوال و آثار و افکار اشعار ایرج میرزا*، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران، بی نا.
۵. بهار، محمدتقی. ۱۳۵۴، *دیوان اشعار*، تهران، امیرکبیر.
۶. پیشاوری، ادیب. ۱۳۶۷، *زندگی و اشعار، به کوشش یدالله جلالی بندری*، تهران، بنیاد.
۷. توکلی طرقی، محمد. ۱۳۸۲، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تهران، نشر تاریخ ایران.
۸. حائری، هادی. ۱۳۷۳، *سده میلاد میرزاده عشقی*، تهران، نشر مرکز.
۹. خرابی، فاروق. ۱۳۸۰، *سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۰. خاتمی، احمد. ۱۳۷۴، *پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی*، تهران، پایا.
۱۱. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۰، *دیوان اشعار*، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، تیراژه.
۱۲. ذاکر حسین، عبدالرحیم. ۱۳۷۷، *ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران، علم.
۱۳. رحیمیان، هرمز. ۱۳۸۰، *ادبیات معاصر نثر ادوار نثر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران، سمت.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۴، *نقد ادبی*، تهران، سخن.
۱۵. سپانلو، محمد علی. ۱۳۶۹، *چهار شاعر آزادی*، تهران، نگاه.
۱۶. _____، ۱۳۷۵، *شهر شعر عارف*، تهران، علم.
۱۷. ساعدی، غلامحسین. ۱۳۵۲، *القبأ*، تهران، امیرکبیر.
۱۸. شفیعی کدکنی، محمد رضا. ۱۳۸۰، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران، سخن.
۱۹. عارف قزوینی، ابوالقاسم. ۱۳۵۸، *دیوان اشعار*، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، تهران، امیرکبیر.

۲۰. عبادیان، محمود. ۱۳۷۱، *درآمدی بر ادبیات معاصر ایران*، تهران، گهر نشر.
۲۱. فراهانی، ادیب الممالک. ۱۳۵۵، دیوان اشعار، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، فروغی.
۲۲. فرخی یزدی، محمد. ۱۳۶۹، *دیوان اشعار*، به کوشش حسین مکی، تهران، امیرکبیر.
۲۳. فشاهی، محمدرضا. ۱۳۵۴، *از گات‌ها تا مشروطیت*، تهران، گوتنبرگ.
۲۴. کواکبی، عبدالرحمن. ۱۳۶۴، *طبایع الاستبداد*، ترجمه میرزا عبدالحسین قاجار، به کوشش صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران.
۲۵. گیلانی، اشرف الدین. ۱۳۶۳، *جاودانه سید اشرف*، به کوشش حسین ثمینی، تهران، فروزان.
۲۶. _____ . ۱۳۷۵، *دیوان اشعار*، با مقدمه و اهتمام احمد اداره چپ گیلانی، تهران، نگاه.
۲۷. لاهوتی، ابوالقاسم. ۱۳۵۷، *کلیات*، تهران، توکا.
۲۸. مکرم اصفهانی، محمدعلی. ۱۳۴۰، دیوان اشعار، اصفهان، بی نا.
۲۹. مورینس، جرج. ۱۳۸۰، تاریخ ادبیات ایران از آغاز تا امروز، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره.
۳۰. میر عابدینی، حسن. ۱۳۸۳، صد سال داستان نویسی ایران، تهران، چشمه.
۳۱. ناطق، هما. ۱۳۸۰، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران با مقدمه‌ی فریدون آدمیت، تهران، معاصر پژوهان.
۳۲. نوایی، عبدالحسین. ۱۳۷۵، تاریخ ایران و جهان، تهران، هما.
۳۳. وحید دستگردی، حسن. ۱۳۷۴، دیوان اشعار، تهران، بی نا.